

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ الطَّاهِرِينَ»

«ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)»

پس از این بحث بدعت‌گذاری در آیه ۱۰۳ که به عنوان بدعت‌گذاری دینی هم مطرح می‌شود، از آیه‌ی بعد مشخص است که این نوع بدعت‌گذاری‌ها، بدعت‌گذاری‌هایی است که در مقابل دعوت خدا و رسول در حال انجام است و به عنوان یک پاتک است، به خصوص با این جواب که «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»؛ آنچه که ما پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت می‌کند.

دقت بفرمایید شاید این تا به حال حداقل ۳۰۰ مرتبه این‌جا گفته شده است. «اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ» وقتی که این‌گونه از هم تفکیک می‌شود، منظور از رسول در این‌جا با عنوان رسالت است.

«تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ» این آیه با آیه‌ی قبل خود ارتباط دارد. آیه‌ی قبل این بود که یک چیزهایی جعل می‌شود و این‌ها به خدا نسبت داده می‌شود! شاید «وصیله» و «حام» عناوین مهمی نباشند، ولی این‌جا قلاب خدا این‌ها را گرفته برای این‌که نشان بدهد یک سری افتراهای دینی وجود دارد، منتها این افتراء دینی فقط بر سر یک سلیقه‌ی دینی نبوده، معلوم است که بر سر این بوده که در مقابل دعوت رسول، دارد یک اقدامی انجام می‌شود، به خصوص با این جوابی که «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا».

چرا اکثریت ایمان نمی‌آورند؟

در سوره مبارکه زخرف، آیه ۲۲ و ۲۳ اصلاً این نکته یک سؤال است و آن این که چرا این دعوت دین را اکثریت قبول نمی‌کنند؟! آیا واقعاً دعوت دینی دعوتی است که اکثریت قبول نمی‌کنند؟! مگر بحث این نیست که دعوت دینی دعوتی مطابق با فطرت است، چرا نباید اکثریت قبول کنند؟! در سوره‌ی مبارکه‌ی شعراء، آن جا به عنوان ترجیع‌بند تکراری (سوره‌ی شعراء و اعراف سوری هستند که واقعاً سوره‌ی انبیاء است؛ یعنی داستان انبیاء را دقیقاً اسکن کرده با کیفیت‌های مختلف) در سوره‌ی شعراء که نگاه کنید، داستان تیپ انبیاء را دارد می‌گوید در همه جا این نکته گفته می‌شود و هر نبی را که نقل می‌کند این جمله را می‌گوید: «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ»، اکثر قوم او به او ایمان نمی‌آورند. چرا جریان اکثریت این گونه است که ایمان نمی‌آورند؟ چرا این قدر اکثریت محکوم هستند؟ آیا مشکل در اکثریت است؟ اگر شما چنین مطلبی را بفرمایید در واقع به نوعی قبول می‌کنید که یا بگوییم فطرت آدم‌ها دستکاری شده! یا بگوییم دین مطابق فطرت نیست! وگرنه دینی را که مطابق فطرت است باید همه بپذیرند. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰) اگر این آیه را به عنوان آیه‌ی شاخص در این بحث مطرح است، آیا فطرت آدم دستکاری شده، یا دین مطابق فطرت نیست، یا مسئله چیز دیگری است؟ آیا قرار است با اکثریت بجنگند یا نه؟ برای همین است که شما می‌بینید درست است در قبال مسئله‌ی ایمان اکثریت اشتباه می‌کنند، منتها «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه: ۱۲). این مسئله‌ی اکثریت و اقلیت را که در قرآن پیش بیاید، می‌بینید که زمام بحث کاملاً دست یک اقلیت است و آن اقلیت تعیین‌کننده می‌شوند. اقلیت مُتَرَف، ملاً، چهره و مستکبر. تمام این تعابیر در قرآن موجود است. مستکبر، ملاً، آدم‌های چهره و مترف، کسانی که این‌ها با یکدیگر تلاقی مصداقی هم دارند؛ یعنی این‌ها هستند که یک شعاری را شروع می‌کنند، یک حرفی را شروع می‌کنند و این حرف را در جامعه پخش می‌کنند و جامعه هم این حرف را تکرار می‌کند؛ یعنی خطده‌ی‌ها از جانب این‌ها است، البته قرآن از اکثریت نمی‌پذیرد که شما چرا دنبال اقلیت گمراه راه افتادید، ولی این جواب و این گونه برخوردها با ائمه و انبیاء، برخوردهایی بوده که یک اقلیتی یک چنین حرف‌هایی می‌زنند.

## اراده تکوینی و تشریحی خداوند

البته گاهی اوقات یک بوقی درست می‌شود که خود این اکثریت بدتر از آن اقلیت حرف می‌زنند. یعنی پرمایه‌تر هم حرف می‌زنند. اول می‌گویند «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ» (زخرف: ۲۰)؛ اگر خدا می‌خواست ما این‌ها را ما عبادت نمی‌کردیم پس همین که ما داریم این‌ها را عبادت می‌کنیم، معلوم است که ما کار درستی را انجام می‌دهیم! این یکی از همان شبهات خلط تکوین و تشریح است. اگر من دارم اشتباه می‌کنم چرا خدا جلوی من را نمی‌گیرد؟! پس خدا می‌خواهد که من این کار را انجام بدهم! حالا این حرف درست است یا نه؟ هم درست است و هم غلط است!

این که خدا می‌خواهد، خدا تکویناً می‌خواهد، ولی تشریحاً نمی‌خواهد. خدا خلق همین اعمال شما را به عهده گرفته است. این آیه‌ی عجیبی است «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶)؛ خدا هم شما را خلق کرده و هم «ما تَعْمَلُونَ» شما را خلق می‌کند؛ یعنی عمل شما را هم خدا خلق می‌کند. این دیگر آن موقع آن قدر در مرز باریکی از جبر و اختیار می‌رود؛ برای این که شما فکر نکنید شما را خلق کرده و رها کرده که خودت عمل کنی تا حالت تفویض پیش بیاید، می‌گوید: عمل شما را هم خدا خلق کرده است؛ یعنی اگر من دست خود را بالا می‌آورم در واقع خدا دست من را بالا می‌آورد و جبر هم نیست. حالا چگونه نیست؟! «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را»، این از آن چیزهایی است که واقعاً فهمیدن آن از مشکلات است و اگر کسی توانست با یک مثال کوچک بفهمد قطعاً اشتباه فهمیده است! مسئله‌ی جبر و اختیار از مسائلی است که اگر کسی با یک مثال کوتاه بفهمد معلوم است نفهمیده است. چون امیر المؤمنین می‌فرمایند: «بَحْرٌ عَمِيقٌ لَا تَلِجُهُ»؛ یعنی بحر عمیقی است وارد آن نشو! اگر کسی با یک مثال بفهمد که دیگر بحر عمیق نیست. این که اگر کسی توانست این آیات را توجیه کند و در نظام‌واره و منظومه‌ی فکری او درست دریابد که عملی که شما انجام می‌دهید ضمن این که عمل شما است، خلق خدا است، هم عمل شما و هم خلق خدا است، این یک چیز عجیبی درمی‌آید.

(زخرف: ۲۰) «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ»؛ این‌ها علمی ندارند «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ این‌ها نیستند مگر این‌که دارند گمان می‌زنند. «إِنْ» در این‌جا نافی است؛ این‌ها نیستند. «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ» (همان: ۲۱)؛ یا این‌که ما به آن‌ها کتابی از قبل دادیم و دارند به آن چنگ می‌زنند. نکند به خاطر این کتاب، دارند این حرف‌ها را می‌زنند؟! به عنوان استفهام‌های انکاری می‌گوید، مگر ما کتابی دادیم که با آن کتاب دارند این حرف‌ها را می‌زنند؟ یعنی می‌خواهد بگوید که یا آدم براساس عقل حرف می‌زند، یا براساس نقل، ولی شما که این حرف را می‌زنی نه عقل معتبری به میان آوردی که با عقل سخن بگویی و نه با نقل سخن می‌گویی. حالا می‌گوید «بَل». این «بَل»‌ها، اصطلاحاً «بَل»‌های استدراک است؛ یعنی اصلاً مطلب این‌ها نیست. این «بَل»‌های قرآن را بروید پیدا کنید. استدراک برای آن‌جا است که اصلاً قبل خود را کنار می‌گذارد و می‌گوید این نیست.

#### انگیزه و ریشه حرف‌ها از خود حرف مهم‌تر است

این خیلی نکته‌ی مهمی است که شما ببینید آن کسی که دارد این حرف را می‌زند، این حرف ریشه در چه حرف دیگری دارد؟ این اصلاً یک چیز دیگر است، دارد این‌گونه بیان می‌کند. مثلاً دارد به صورت برهان‌بندی شده یک حرفی را بیان می‌کند. در حالی که مشکل او این نیست، مشکل او چیز دیگری است؛ چون اگر شما این را هم حل نکنی، می‌رود چیز دیگری می‌گوید!

این خیلی مهم است که شما روی نقطه‌ی حساس بنشینید و نقطه‌ی حساس را اشاره نکنی و بگویی مشکل او این است نه مشکلی که دارد مطرح می‌کند!

چون ما در این مشاوره‌ها خیلی به این موارد برخورد کردیم، برایمان تجربه شده که کسانی که خیلی به آن‌ها فشار می‌آید، بحث جبر و اختیار در آن‌ها گل می‌کند. لذا هر کسی که با من بحث جبر و اختیار و عدل می‌خواهد بکند، اول از حال و روز او می‌پرسم. لذا کسی که در این باره‌ها دارد بحث می‌کند، باید آدم اول حال و روز او را بپرسد، ببیند در پس پرده‌ای که الان دارد سخن می‌گوید چیست. برود آن را جواب بدهد و آن مشکل را حل بکند.

شما این را به عنوان گرای تربیتی داشته باشید! خیلی وقت‌ها اصلاً کسانی که با آدم حتی مشکل دارند، با اعتقاد آدم مشکل دارند، می‌بینی واقعاً کسانی هستند که مشکل اقتصادی دارند، دل او از جای دیگر پر است. اصلاً این که ائمه‌ی ما صاحب صرّه بودند، صاحب همیان‌هایی بودند، کیسه‌هایی در جیب خود داشتند. مثلاً طرف مشکل ذهنی با امام پیدا کرده، امام می‌داند مشکل او بحث ذهنی نیست که حالا بنشیند و با او بحث کند، یک مشکل اقتصادی دارد، یک چیزی در ذهن او است. خیلی وقت‌ها مشکل آدم‌ها آن‌هایی نیست که به ظاهر است!<sup>۱</sup>

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ» (زخرف: ۲۲)؛ گفتند: ما آباء خود را دیدیم که کاری را انجام می‌دهند «وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»؛ و اگر ما پی قدم‌های آن‌ها برویم، مهتدی هستیم و هدایت می‌شویم. بعد انسان فکر می‌کند که این حرف را این‌ها ارتجالاً از خودشان ساخته‌اند. ولی در آیه‌ی بعد می‌بینید دارد: «وَكَذَلِكَ»؛ «این چنین است که»، دارد قبل را توضیح می‌دهد؛ یعنی حالت توضیح دارد. «وَكَذَلِكَ»؛ این چنین است که «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» با «وَكَذَلِكَ»؛ «این چنین است که»، می‌خواهد بگوید ریشه‌ی حرف کجا بوده، ریشه‌ی چنین حرفی این بوده که ما نذیر نفرستادیم، (نذیر اعمّ از پیامبر هم است)؛ ما پیامبری نفرستادیم در یک جایی مگر این‌که مترفون آن‌جا و خوش‌گذران‌ها و صاحبان زر و زور عملاً یک چنین چیزی را به عنوان پاتک درست می‌کنند که «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ»؛ ما آباء خود را بر یک کاری و بر یک روشی و بر یک امت و امامتی «عَلَىٰ أُمَّةٍ»؛ بر یک نظامی، بر یک نظام‌واره‌ای یافتیم.

### امت با امام تعریف می‌شود

تعبیر امت با امام تعریف می‌شود. مجموعه‌ی این که می‌گوید «عَلَىٰ أُمَّةٍ»؛ یعنی بر یک نظام و ساختاری، یعنی کارهایی که مربوط به ساختار است. این ساختاری است که ما تا به حال بر آن رفته‌ایم، پدران ما بر همین رفتند «إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»؛ ما هم بر همین اقتداء می‌کنیم. همین سخن وقتی به ناحیه‌ی پایین دست می‌رسد به «مُهْتَدُونَ» تبدیل می‌شود! خود این‌ها نگفتند ما

«مُهْتَدُونَ» هستیم، گفتند ما «مُقْتَدُونَ» هستیم. حالا «مُتْرَفُونَ» چه کسانی هستند؟ قرآن که آن‌ها را تعریف می‌کند، آن کسانی را مقابل جریان حق معرفی می‌کند که «الْمَلَأَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» (اعراف: ۷۵) همین‌ها هستند.

### ادبیات مستضعف و مستکبر در قرآن

اگر بخواهیم به عنوان تأیید نگاه بکنیم سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون، آیه ۳۳، داستان نوح را که خدا تعریف می‌کند، از آیه ۳۱ می‌گوید «ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ»؛ ما اقوام دیگر به وجود آوردیم. «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»؛ ما ارسال کردیم رسولی «أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ». کلاً جریان رسالت بعد از نوح را می‌گوید، این مربوط به یک رسول نیست، می‌گوید رسولان را آوردیم «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَمْ فَلَا تَتَّقُونَ \* وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ \* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» آن موقع چه کسانی دارند در مقابل این دعوت می‌ایستند؟ این «ملا» دارند می‌ایستند، یعنی «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا... وَأَتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ و آن کسانی که ما آن‌ها را در حیات دنیا مترف کردیم. این آدم‌های مستکبر و خوش‌گذران می‌ایستند. باید هم بایستند چون با استکبار او سازگار نیست؛ یعنی این‌جا طرف باید از آقایی خودش فرو بیاید. پس معلوم است که می‌ایستد. می‌ایستد؛ چون صاحبان قدرت و زر و زور همیشه این‌ها هستند و در مقابل این‌ها هم مستضعفان قرار دارند. در مقابل این مترفین و مستکبرین اصلاً ادبیات مستکبر و مستضعف ادبیاتی است که قرآن درست کرده است.

ما یک سری مستکبر داریم و یک سری مستضعف داریم و بعد در نقطه‌ی انتهایی مستضعفین بر مستکبرین پیروز می‌شوند. مستضعف هم لزوماً به معنای بدبخت نیست، باید در این ادبیات دقت بشود. خیلی وقت‌ها ممکن است طرف دارا هم باشد ولی در زمره همین مستضعفین باشد. در سوره‌ی مبارکه‌ی قصص اگر این ادبیات مستکبر و مستضعف را بررسی کنیم آن‌جایی که نوع علو فرعون‌ی به این سبک انجام می‌شود که «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»؛ اول مردم را شیعه شیعه

بکند، گروه گروه بکند، فرقه فرقه بکند و بعد آن فرقه‌ی حق را به استضعاف بکشد. ما فرقه‌هایی داریم که بعضی حق و بعضی باطل هستند. همه‌ی این‌ها قابل قبول است، منتها «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا يَسْتَضِعُّنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» اگر کسی بتواند جامعه را به دسته بندی تبدیل بکند و این‌ها را جدا بکند واقعاً می‌تواند جامعه را به استضعاف بکشد وگرنه الآن فرقه‌ی شیعه و سنی کدام یک حق هستند؟ معلوم است که شیعه حق است ولی همین‌جا بوده که می‌آمدند از ائمه می‌پرسیدند ما با کسانی که «لَيْسُوا عَلَيَّ أُمَّرًا»<sup>۲</sup> سنی هستند چگونه برخورد کنیم؟ و ائمه می‌گفتند: «نَنْظُرُونَ إِلَيْ أُمَّتِكُمْ»؛ ببینید ائمه‌ی شما چگونه برخورد می‌کنند. «إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ»؛ مریض‌هایشان را عیادت کنید. به تشییع جنازه‌شان بروید. در عروسی و عزایشان شرکت کنید و این یعنی درست است که فرقه‌ی حق و باطل داریم و ما نمی‌خواهیم بگوییم همه چیز حق است، ولی این پیوند باید مستحکم برقرار بماند،<sup>۳</sup> ضمن این‌که ائمه می‌فرمودند که فرقه‌ی شیعه با خودش باید در سطوح معرفتی خودش ارتباط داخلی داشته باشد، ولی این اگر باعث بشود که طبقات از یکدیگر کاملاً منفک بشوند، این راهی را برای علو و کارهای فراعنه باز می‌کند. لذا پاک‌سازی کردن راحت‌ترین کار است ولی عاقبت آن را باید آدم نگاه بکند. آن موقع باید یک طرحی داد که سطوح معرفتی با هم ارتباط داشته باشند، خود آن‌ها با هم ارتباط داشته باشند، ولی این ارتباط هم فی ما بین سطوح مختلف جامعه برقرار بماند و یکدیگر را نتاراندند.

آن ادبیات مستکبر و مستضعف را باید یک دور بررسی کنیم که منظور از مستضعف هر چه آدم‌های درب و داغون و این‌ها نیست، ولی در نوع انسان‌هایی که آدم نگاه می‌کند می‌بیند اتفاقی که می‌افتد این است که اردلون، آدم‌های رذل به زعم آن‌ها، بیشتر به ائمه و انبیاء ایمان می‌آورند؛ یعنی توده‌ها راحت‌تر ایمان می‌آورند. این‌ها یک سبکی‌ای دارند که کلاً راحت‌تر ایمان می‌آورند. این توده‌هایی که استفاده‌ی آن‌ها از دنیا استفاده‌های محدودتری است. رذل به معنای پست یعنی که انسان در سطح پایین این‌ها را می‌بیند؛ برای همین است که می‌گویند ما چگونه از تو تبعیت کنیم؟ «وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ» (شعراء: ۱۱۱)؛ و حال این‌که اردلون دارند از تو تبعیت می‌کنند!

در آیات زیادی این معنا آمده که کسانی که در اطراف انبیاء بودند، همین آدم‌های متوسط و طبقات پایین و مستضعف بودند. لذا خیلی شخص باید حواسش را به خودش بدهد که امکانات مالی او مصادف با اتراف او نشود؛ یعنی ازدیاد امکانات مالی او را به اتراف نکشاند. چون اگر بکشاند خیلی راحت و به تدریج در مقابل دعوت‌های دین می‌ایستد و یک سنگینی خاصی هم پیدا می‌کند. گاهی اوقات آدم از بالای همین شهر تهران به پایین شهر تهران می‌آید یک چیزهایی را متوجه می‌شود، حتی تیپ مذهبی‌های این‌ها با یکدیگر فرق می‌کند؛ یعنی یک مدل خاصی هستند.

در این آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی مائده که داشتیم عرض می‌کردیم، به نظر می‌رسد، بحث افترا و جعل به عنوان یک پاتک است و با این ادبیتای که «**مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا**» معلوم است که ساختار و نظام است که دارد چیزی را در مقابل دعوت انبیاء قرار می‌دهد که اگر این باشد آن موقع زمینه‌ای می‌شود که ما بگوییم این آیات می‌تواند به هم مرتبط باشد، نه آن‌گونه که علامه طباطبایی می‌فرماید مرتبط نیست. حال این‌که به نظر می‌رسد که این جعل‌ها، جعل‌ها و بدعت‌هایی است که می‌گذارند و به خدا نسبت می‌دهند؛ چون اگر چیزی را بدعت بگذارند و به خدا نسبت ندهند که بدعت نیست، بدعت آن است که یک چیزی را جعل می‌کند و به خدا نسبت می‌دهد. جواب خدا هم در همه‌ی موارد این است که «**أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ**» (مائده: ۱۰۴)؛ شاید پدران شما، بزرگترهای شما نفهمیدند، شاید آن ساختار قبلی اشتباه بوده! آیا شما می‌خواهید مدام روی همان ساختار قبلی بروید؟! و بگویید: آن‌ها چنین کردند ما هم چنین می‌کنیم!؟

(۱۰۵) «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً**

**فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**»

این آیه از آیات بسیار مهم است «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**». «**عَلَيْكُمْ**» اسم فعل است یعنی «**الزَّمُوا**»؛ خودتان را بپایید، مواظب خود باشید. البته با یک تأکید بیشتر، وقتی اسم فعل به کار می‌رود هم تأکید دارد یعنی خیلی خود را بپایید و هم هشدار دارد. اسم فعل‌ها خیلی وقت‌ها برای هشدار به کار می‌رود. در فارسی هم مشابه آن را داریم؛ مثلاً وقتی که کسی دارد به جایی می‌خورد



می‌گوییم جلو، جلو! این کلمه را با حالت هشدار می‌گوییم. نمی‌گوییم جلوی خود را ببین که به دیوار نخوری! اصلاً وقت نیست که به طرف بگویند جلوی خود را نگاه کن به دیوار نخوری! اگر بخواهند این همه جملات را بگویند طرف به دیوار خورده! همین که می‌گویند جلو، جلو! یعنی این که فرصت نیست، هشدار است و تأکید هم هست. «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» ضرری به شما نمی‌زند «مَنْ ضَلَّ»؛ کسی که گمراه می‌شود «إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ اگر شما هدایت یافته باشید. «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»؛ بازگشت شما به سمت خدا است جمیعاً «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ و خدا شما را انباء می‌کند و خبر می‌دهد شما را به آنچه که انجام می‌دادید.

### کاربرد فردی «علیکم انفسکم»

این آیه یک تعبیر فردی دارد که همان تعبیر ابتدایی که از این فهمیده می‌شود همین تعبیر فردی آن است. در همین تعبیر فردی یک تعبیر اشتباهی وجود دارد؛ یعنی کاربرد اشتباه این آیه، دیده شده خیلی‌ها این آیه را در مورد و کاربرد خنثی کردن امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند! یعنی می‌گویند «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ خودت را حفظ کن «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ آن‌هایی که گمراه هستند هیچ ضرری به تو ندارند. عملاً نتیجه این می‌شود که کسانی که گمراه هستند را تو چه کار داری، تو به خودت برس! این تعبیر و کاربرد این آیه است، منتها خیلی کاربرد جاهلان‌های از این آیه است. این اگر واقعاً چنین معنی داشت با نصّ قرآنی به تعارض می‌افتد! یعنی امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان یکی از امور بی‌بروگرد در دین است. نمی‌شود که به واسطه‌ی وجود یک چنین آیه‌ای با یک ملازماتی، نصوص صریحی از آیات قرآن را کنار بگذاریم. ضمن این که اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب است، خود «اهْتَدَيْتُمْ»؛ هدایت، مهتدی بودن در گرو این است که انسان واجبات خود را انجام می‌دهد؛ یعنی کسی مهتدی است که دارد واجبات خود را انجام می‌دهد، پس این هم جزء آن است. اگر «إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»، «لَا يَضُرُّكُمْ».

حالا این آیه در مسائل فردی کجا کاربرد پیدا می‌کند؟ کسی که تلاش خود را کرده، جامعه‌ی خود را هم می‌خواهد بسازد، جامعه به سمتی دارد می‌رود، او وظیفه‌ی خود را انجام داده، به او می‌گویند

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ تو به خودت برس، تو خودت را بپا! این‌هایی که هدایت نشدند به تو هیچ ضربه‌ای نخواهند زد، ضرری برای تو نخواهند داشت. بالاخره شما به آن دنیا می‌روید «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»؛ و آن‌جا معلوم می‌شود که شما وظیفه‌ی خود را انجام دادی «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

### کاربرد اجتماعی «علیکم انفسکم»

کاربرد دیگر این آیه این است که به کسانی که وارد بحث اجتماع می‌شود و می‌خواهند غریق نجات بدهند می‌گویند «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ یعنی اول تو خودت را حفظ کن، نکند مثل کسانی باشی - که الآن کراراً دیده می‌شود و در مشاوره‌ها خود افراد اعتراف می‌کنند - که می‌روند غریق نجات بدهند و خود در حال غرق شدن هستند؛ یعنی خود آن‌ها از کاری که دارند می‌کنند ضرر می‌کنند! یک چنین کاری عملاً معلوم است با موازین سازگار نیست. چون «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» به گونه‌ای که «لَا يَضُرُّكُمْ» باشد؛ تو ضرر نبینی. لذا «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» که تو داری ضرر می‌بینی اصلاً «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» نیست! هیچ عاقلانه نیست که یک نجات غریق خود را برای غریق غرق کند! تو خودت را بپا! یعنی طرف می‌رود یک کارهایی می‌کند، بعد خود او هم می‌فهمد که دارد عقب می‌رود. به عبارتی خودش را دارد برای بقیه حرام می‌کند! چه کسی گفته این کار، کار فرهنگی است؟! من به دوستان خودم همیشه می‌گویم وقتی برای اسلام خود را ذبح کنید که یک مملکت کله‌پاچه‌ی شما را بخورند. ارزش زیادی داشته باشد. زود خود را ذبح نکنید! مواظب خود باشید. در حالت نهالی و بره‌گی خود را ذبح نکنید! بگذارید یک چیزی بشوید که وقتی که ذبح شدید یک مملکتی از شما استفاده کند. هزار نوع کاربرد می‌شود برای این درست کرد، نه این که فقط در فضای امر به معروف و نهی از منکر استفاده کنی!

### کاربرد «علیکم انفسکم» در خودسازی

یک کاربرد دیگر این آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ این است که یک جوری به خودت برس و مواظب خود باش و آن‌قدر روئین‌تن شو که «مَنْ ضَلَّ»؛ هر که گمراه شد هیچ ضرری به تو نزند! آن‌قدر قوی به خود برس که هیچ جامعه‌ی گمراه و آدم‌های گمراه ضرری به تو نزند. آن‌قدر

باید به خود بررسی و آن قدر باید مراقب خود باشی و مراقبت نفس تو باید آن قدر باشد که «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»، حتی گاهی اوقات در این‌ها آدم می‌تواند بالا برود. شما می‌بینید که از حمله‌ی شیطان انسان بالا می‌رود. در آیات قرآن هست که «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱)؛ وقتی یک طائفی می‌آید و دور حریم دل می‌چرخد و می‌گردد، ناگهان آدم متذکر می‌شود و بینا می‌شود. یعنی می‌شود در حمله‌های شیطان آدم رشد کند. لذا به گونه‌ای از خودت مراقبت کن که «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ یعنی گمراهی آدم‌ها به تو ضربه نزند.

یک کاربرد دیگر این آیه، این است که آن زمانی که شما می‌خواهی به گناهکار خرده بگیری می‌گویند «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ»؛ تو به خود برس! تو از حریم خودت پای خودت را بیرون نگذار با قضاوت و نظر دادن راجع به دیگران. این خیلی نکته‌ی مهمی است. توجه بفرمایید که امر به معروف و نهی از منکر راجع به فعل است. این فعل را آدم می‌بیند اشتباه است، و نهی از منکر می‌کند.

### بدترین گناه جرأت بر عیب‌جویی است

یک روایتی حضرت امیر دارند در خطبه‌ی ۱۴۰ نهج‌البلاغه. در این معنا دقت بفرمایید ببینید چگونه می‌گویند که آدم باید متوجه خود باشد نه این که متوجه دیگران باشد! ولی گویا مشکل خود ما حل شده دیگر کاملاً مراقب آدم‌های دیگر هستیم! می‌فرمایند: «وَأِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ»؛ شایسته است برای اهل عصمت، آدم‌هایی که دیگر پاک شدند «الْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ» ساخته شدند، در سلامت افتادند، که این‌ها «أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ»؛ نه این که از اهل معصیت بیزاری بجوید، بلکه به اهل معصیت رحم کند. «وَيَكُونُ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ»؛ شکر غالب بر او باشد؛ یعنی به خاطر این ویژگی شکر کند. «فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيْرَهُ بَبْلُوهَا»؛ چگونه می‌تواند عیب‌گیری بکند و برادر مؤمن خود را سرزنش بکند و او را برنجاند با این عبارتها که مثلاً! این‌ها چه آدم‌هایی هستند! حضرت به این عیب‌جوها می‌فرماید: «أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ»؛ آیا خجالت نمی‌کشی؟ آیا فراموش کرده پرده‌ی ستاربت خدا که به گناه‌های خود او افتاد، گناه‌هایی که تو داری از گناهان کسی

که به او عیب می‌گیری بزرگ‌تر است. «وَكَيْفَ يَذْمُهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ»؛ چگونه دارد یک نفر را مذمت می‌کند به گناهی که مانند آن گناه را خود او انجام داده است! تو می‌گویی من انجام ندادم؟ «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ»؛ اگر آن را انجام ندادی، بزرگ‌تر از آن را که انجام دادی! خطای جنسی نکردی ولی یک کار دیگر کردی، و آن این‌که دروغ گفتی. آیا می‌گویی آن را هم انجام ندادم؟! این یک نکته‌ی کلیدی در بحث دین است که «وَأَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ»؛ (قسم امیر المؤمنین یعنی قسم! «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» (بقره: ۲۲۴)؛ خدا را بیهوده در معرض قسم قرار ندهید) که امیرالمؤمنین می‌گویند: به خدا قسم اگر این کبیره را انجام ندادی و صغیره هم انجام ندادی «لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ»؛ همین جرأت تو به عیب‌گیری از مردم از همه‌ی آن کارها بزرگ‌تر است! اصلاً به چه جرأتی از حریم خودت فراتر می‌روی؟ مردم را از خود می‌رنجانی، چرا چنین کاری می‌کنی؟ تو نهایتاً می‌توانی بگویی که آقا این کار منکر است، وظیفه‌ی من امر به معروف و نهی از منکر است و نهی از منکر می‌کنم. نمی‌توانی بگویی چه آدم‌هایی؟! این آدم‌ها چه کارهایی می‌کنند؟! بعد می‌گوید «يَا عَبْدَ اللَّهِ»؛ ای بنده‌ی خدا «لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ»؛ در عیب‌گیری عجله نکن، شاید خدا او را بخشیده است. «وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ»؛ به خود ایمن نباش حتی به گناه صغیره‌ات! «فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ»؛ شاید خدا بابت همان تو را عذاب کند. «فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ»؛ همین که کسی عیب خودش را می‌داند باید کفایت بکند و او را بسنده بکند از این‌که بخواهد عیب مردم را بگیرد. «وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتَلَى بِهِ غَيْرَهُ»؛ شکر باید شاغل و مشغول‌کننده‌ی او باشد، یعنی آن چیزی که او را به خود مشغول می‌کند این باشد که خدا را شکر که من معافات دارم و در امان هستم از آن چیزی که مردم به آن مبتلا هستند «الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ»؛ یعنی باید مدام بگویند خدایا شکر، خدایا الحمدلله که ما مبتلا به چنین جریان‌هایی نیستیم. یعنی به خودش بگوید، نه این‌که راحت مدام راجع به آدم‌ها قضاوت بکند، عیب‌جویی بکند، عیب‌گیری بکند، از خود برنجاند که این از همه‌ی آن خطاها بدتر است. این‌جا است

که می‌شود به طرف گفت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» خود را برس! خودت را بپا! به خود بپرداز! طرف آمده به من می‌گوید آقا شما راجع به ما چه فکری می‌کنید؟ گفتم: من هیچ فکری راجع به شما نمی‌کنم. چرا باید راجع به شما فکر کنم؟ اصلاً فکر نمی‌کنم و نباید هم فکر کنم. ما نباید هم به عیوب مردم فکر کنیم. یعنی آن زمانی که آدم به عیوب مردم فکر می‌کند، باید استغفار کند. این جا جایی است که باید گفت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ به خود برس و بپرداز، مراقب خود باش و جان خود را حفظ کن، مواظب باش خود تو به دیوار نخوری، جهنم در انتظار خود تو است! این حالت انسان را کلاً از گیر دادن به آدم‌ها مبرا می‌کند. دیگر گیر نمی‌دهد و وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد. این قابل دقت است.

این یک تعبیر از تعابیر «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» در تعبیر فردی این مطلب است. این تعبیر هم شاید با خود سیاق آیات هم سازگار بیفتد؛ یعنی وقتی کسانی بدعت‌هایی می‌زنند، جا دارد که به یک نفر بگویند که شما وظیفه‌ی خودت را در قبال جامعه‌ی خود انجام بده و دیگر به خود برس. یعنی خود را حفظ کن! تا این بهانه نشود که آقا همه همراه شدند پس من هم همراه می‌شوم! همه توی چاه رفتند من هم توی چاه می‌روم! این «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» عملاً به یک زنه‌ار می‌ماند.

یک تعبیر دیگر می‌شود برای «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» آورد که تعبیری اجتماعی است، منتها این تعبیر مصحح قرآنی لازم دارد. آدم باید مصحح نشان بدهد همین‌طوری نمی‌شود این حرف را زد. برای این که یکی دو تا مصحح قرآنی برای این که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» به این تعبیر در قرآن، استفاده می‌شود یکی سوره‌ی مبارکه‌ی نور را ببینید، همان آیه‌ی معروف، آیه‌ی ۶۱، خیلی آیه‌ی عجیبی هم است. در این آیه نوع ارتباط و پیوندی که مؤمنین با یکدیگر دارند، در سطح بسیار بالایی طرح می‌شود که این‌ها در روایات هم تأیید دارد؛ مثلاً به ائمه گفته‌اند: ما خیلی با هم دوست هستیم و ائمه پرسیده‌اند: یعنی این که شده در این حدّ که دست در جیب یکدیگر کنید و ما یحتاج خودتان را بردارید؟! گفتند در این حدّ نه! گفتند: پس نگویید ما خیلی با هم دوست هستیم! این تعبیر در روایات است. تعبیر تفکیک بین اخوان الثقه و اخوان المکاشره است. مکاشره یعنی خنده، بعضی‌ها هستند برادر خنده هستند مثلاً به درد خندیدن و گنده و دور هم نشستن می‌خورند. آن برادری‌ای که برای همدیگر جان می‌دهند از

این نوع نیست. آن نوع را اخوان الثقه می‌گویند که «أَعَزُّ مِنْ كِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ». یعنی به دست آوردن اخوان الثقه که طرف واقعاً دارد خود را خرج دوست می‌کند، نه این که به خود ضرر بزند، ولی واقعاً یک پیوند عمیقی با همدیگر دارند و این‌ها را با یکدیگر به سرب ریختند. البته این‌ها هم قابل تفکیک است از آن حالت‌های عشق و عاشقی که بین دبیرستانی‌ها اتفاق می‌افتد. ما اسم آن‌ها را اخوان الثقه نمی‌گذاریم. آن‌ها یک حسّ و حالی است که در دبیرستان و اوایل دانشگاه وجود دارد. این‌ها چیزهایی است که از بین می‌رود، پایدار نیست. بعضی‌ها تا می‌گوییم اخوان الثقه یاد این چیزها می‌افتند و فکر می‌کنند این‌ها تأیید حالات خودش است! نه! این‌ها چیز دیگری است. حالت آن اصلاً حالت عشق و عاشقی ندارد ولی کاملاً پیوند به سرب ریخته هستند.

### انفسکم به معنی خودی‌ها (هویت اجتماعی فرد)

آیه می‌گوید «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» (نور: ۶۱)؛ بر اعرج حرج نیست و بر مریض حرج نیست «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»؛ و بر خود شما، اولاً باید ببینیم این خود شما چیست؟ «عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» اولاً مگر کسی شبهه داشت که آیا کسی می‌تواند از خانه‌ی خود هم چیزی بخورد؟! کسی در این باره شبهه و سؤال ندارد، بلکه «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» منظور بی‌اجازه است و گرنه با اجازه که می‌شود از خانه‌ی همه خورد. این‌ها یعنی بی‌اجازه می‌شود از این خانه‌ها خورد. «أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُنَّ مَفَاتِحَهُ»؛ از خانه‌ای که کلید آن در دست شما است. بالاخره آن قدر با شما دوست بوده که کلید را به دست شما داده است. در این مسافرت‌های جهادی ما زیرآب این اجازه‌گرفتن‌ها را زدیم. «أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً»؛ هیچ گناهی نیست که جمیعاً بروید خانه‌ی طرف و بی‌اجازه بخورید. مفسرین می‌گویند این بحث بی‌اجازه است و گرنه با اجازه که اصلاً لزومی ندارد. با اجازه، شما از اموال همه می‌توانید بخورید، ولی در این آیه سطح دیگری از ارتباط است. بعد می‌گوید «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»؛ وقتی که وارد یک خانه‌ای شدید به خود سلام کنید.

به خودتان سلام کنید یعنی به چه کسی؟ مگر دیوانه است به خودش بگوید سلام علیکم؟ این «فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ» یعنی به خودی‌هایتان سلام کنید، به این معنا نیست که من به خود سلام بکنم. این آیه، آن هویت اجتماعی «اَنْفُسِكُمْ» را نشان می‌دهد. «اَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی به همین اجتماع خودتان سلام بکنید «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْآيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ»؛ این آیات را ما این‌گونه تبیین می‌کنیم برای این‌که بر سر چنین آیاتی تعقل بکنید؛ یعنی در این آیات دقت بفرمایید. قرآن سطوح خاصی از ارتباط را در این آیات طرح می‌کند که اگر به سوره‌ی نور با انسجام نگاه بشود مطالب فوق‌العاده‌ای در این بحث هست.

این بحث در آیه ۲۹، سوره‌ی نساء هم هست: «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوْا اَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰطِلِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» این آیه در بحث فقهی خیلی آیه‌ی کلیدی است و در بحث «رضای معاملی» که در معاملات مطرح است خیلی به این آیه استناد می‌شود. «لَا تَاْكُلُوْا اَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰطِلِ»؛ اموال خودتان را بین خودتان به باطل نخورید. یعنی در حقیقت اموال یکدیگر را بدون رضایت معامله‌ین خوردن «اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»؛ مگر این‌که از روی تجارت باشد، این مال مال جامعه است، پس اموال یکدیگر را به باطل نخورید. بعد می‌گوید «وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ» این چه ارتباطی به آیه دارد؟ این حرف خیلی مهم است، ولی در کتاب‌های فقهی تا همین نقطه‌اش بحث می‌شود. کسی نمی‌داند بعد این آیه چیست؟! اصلاً می‌دانی «وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ»؛ خود را نکشید! این بعد از آیه‌ی «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» است؟ اولاً این بخش چه ارتباطی با آیه‌ی قبل دارد؟ این خود یک بحث مفصلی است که من بعضی از قسمت‌های بحث اقتصاد را که مایه‌ی قیام جامعه است، در همین سوره‌ی مبارکه‌ی نساء گفته‌ام که دارد «وَلَا تُؤْتُوْا السُّفَهَاءَ اَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء: ۵)؛ اقتصاد باعث قیام و ایجاد هویت جامعه است. دقت بفرمایید نمی‌گوید «وَلَا تُؤْتُوْا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَهُمْ الَّتِي جَعَلَ»؛ نمی‌گوید اموال آن‌ها را به آن‌ها ندهید، با این‌که باید بگوید اموال آن‌ها را به آن‌ها ندهید. یک موقع بر سر همین «جَعَلَ اللّٰهُ الْكُفْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا» (مائده: ۹۷) این را عرض کردیم. «وَلَا تُؤْتُوْا السُّفَهَاءَ اَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا» با این‌که منظور آیه این است که اموال

سفیه را به خود او ندهید. باید بگوید «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَهُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ قِيَامًا»، در صورتی که این جا اموال دارد با یک هویت اجتماعی نگاه می‌شود. «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» این اموال برای شما است، برای جامعه است، برای این و آن نیست؛ مثل خون برای بدن است، خون برای عضو نیست، درون اعضای بدن می‌چرخد باید هم بچرخد. «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»؛ این مال باعث قیام شما است. شما به واسطه‌ی این مال در هویت اجتماعی آن، زنده هستید. این خون را از بدن بیرون بکشند، بدن می‌میرد. دو چیز باعث قیام جامعه معرفی شده است: ۱- کعبه ۲- بحث اقتصاد که اگر تحت عنوان اسراف و تحت عنوان کنز کردن و این‌ها جدا بشود...

و چقدر بد است که هنوز ما چیزی به نام مال جامعه تعریف نکرده‌ایم! به عنوان بیت المال مسلمین یک چیزهایی تعریف کرده‌ایم، ولی مال را به عنوان هویت اجتماعی تعریف نکرده‌ایم. یک طوری شده که الآن این آیه «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در فقه ما اگر کسی مالی را کنز کند، اصلاً گناه هم نکرده چه رسد که «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» بشود! برای این که ما چیزی به نام مال برای جامعه نداریم! در صورتی که تو حق نداری این خون را برداری و بیرون بریزی. حق نداری اسراف کنی، حق نداری کنز کنی. خون را برداری و نگاه داری. این خون برای بدن است. لذا عجیب است که الآن در فقه ما، نه انفاق واجب است و نه کنز کردن حرام است! این برای دوری از قرآن است که جایگاه انفاق کلاً معلوم نیست چیست. انفاق کردنی که کلاً کنار بحث نماز آمده، واقعا به عنوان اصول دین است نه به عنوان فروع دین!

### فقه اکبر و فقه اصغر

من در پرانتز این را به شما توضیح بدهم. ببینید تعبیر اصول و فروع، تعبیر تقریباً روایی نیست. اهل تسنن از یک تعبیری استفاده کردند، به نام فقه اکبر و فقه اصغر که تعبیر خوبی است و در شیعه هم آقای جوادی آملی این ادبیات را استفاده می‌کنند. این تعبیر قابل دقت است. فقه اکبر فهم همین اصول و راهکارها، آن چهره‌ی کلی، و آن فونداسیون است. فقه اصغر می‌شود همین چیزهایی که در فروع مطرح است. حالا باز بحث است که ولایت فقیه آیا باید فقه اکبر او خوب باشد یا فقه اصغر او؟



این بحث بسیار مهم است. یعنی آیا اصول و خطوط کلی را خوب بشناسد و منویات دین را متوجه بشود و مسلط باشد؟ یا در این قشور وقت گذاشته باشد؟ مثلاً روی احکام به صورت جزئی خیلی وقت گذاشته باشد. این خودش یک بحث است که حالا حرف زیادی دارم بر سر این جا که اصلاً مرجعیت، شرط ولایت فقیه نیست. آن چیزی که اتفاقاً در بحث ولایت فقیه مهم است این است که فقه اکبر او خوب باشد؛ یعنی در جایگاه خطوط کلی بتواند خطوط کلی منویات دین را بفهمد و نوعاً این‌ها یک جهات تعاکسی دارند مگر در نوادری از آدم‌ها! معولاً کسانی که فقه اکبر آن‌ها خیلی خوب است فقه اصغر آن‌ها خوب نیست و کسانی که فقه اصغر آن‌ها خوب است نوعاً فقه اکبر آن‌ها خوب نیست. مگر یک اعجوبه‌هایی مانند امام هستند که در بحث‌های معارفی وقتی وارد می‌شود، آدم فکر می‌کند کلّ عمر خود را بر همین مباحث فلسفی و عرفانی و خطوط کلی و حرف‌های کلی گذاشته است و از آن طرف در جزئیات مسائل فقهی، می‌بینی امام بسیار جزئی‌نگر است. این‌گونه نوادر هم واقعاً کم پیدا می‌شوند و آن چیزی که واقعاً مهم است فقه اکبر است. فقه اکبر اصلاً فونداسیون فکر است. اگر کسانی خواستند این فقه اکبر را دنبال کنند راه آن قرآن است؛ چون وظیفه‌ی اصلی قرآن دادن آن جهات کلی قانون اساسی است. در حقیقت قرآن به آن جهات کلی اشاره می‌کند و سیاست‌های کلی که مثلاً سیاست کلی روابط بین الملل خدا چگونه است؟ برخورد با یهود، با نصاری و با جامعه‌ی اسلامی، عبادات، جایگاه این احکام که کسی به صورت کلی جاهای این‌ها را بداند و اگر کسی نقشه را نداند نمی‌داند مصالح را کجا بچیند! مصالح و آن فروع می‌آید روی نقشه می‌نشیند و اگر نقشه معلوم نباشد... عمده این است که ما روی نقشه وقت نمی‌گذاریم و حوزه‌های ما هم که بالاخره متولّی این داستان است خیلی وقت‌ها وقت نمی‌گذارند! نقشه مهم است و گرنه نقشه نباشد شما هر چه این کار را فرو بکنید اصلاً نماز برای خود یک راه می‌رود، حجّ برای خود یک راهی می‌رود، اقتصاد یک راه می‌رود، نمی‌فهمیم این‌ها چه ارتباطی با یکدیگر دارند، مسائل اقتصادی و اجتماعی با هم چه ارتباطی دارند! و این فرق دارد تا این که نقشه‌ها مشخص بشود.

فقیه آن است که فقه اکبر او خیلی بالا باشد. لذا باید واقعاً روی این فقه اکبر وقت گذاشت که جای انفاق معلوم بشود، اقتصاد معلوم بشود، مال معلوم بشود، جایگاه انفاق کنار نماز معلوم بشود، حرمت‌های کنز کردن به لحاظ اجتماعی معلوم بشود. نه این که به راحتی کسی پول‌ها را بردارد و از نظام اقتصادی خارج بکند! و مثلاً زمین بخرد و نگه دارد تا قیمتش بالا برود! بالاخره فقه ما باید بتواند بگوید «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». و این فرق دارد با کسی که این پول را بردارد زمین بخرد و کشاورزی کند. منظور از «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» همان نگه داشتن مال است. واقعاً از این‌ها القاء خصوصیت می‌شود. یعنی مال را از پروسه خارج کند. برای این منظور دقت‌های فقه اکبری روی این‌ها لازم است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء: ۲۹)

بعد از این قسمت آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» جا دارد که به این بگویند «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» که شما جامعه را نکش. این موجب قتل جامعه است. اگر قرار باشد روابط اقتصادی جامعه بر اساس تجارت‌هایی باشد که «عَنْ تَرَاضٍ» نباشد و اکل مال به باطل بشود و اکل مال به باطل انواع مختلف دارد، چه در مشاغل حرام، چه در رشوه، این‌ها اگر بخواهد اکل مال به باطل در جامعه بشود، موجب قتل جامعه می‌شود.

اصلاً از اول سوره نساء که بخوانید نگاه آن سوره یک نگاه اجتماعی است. حتی آن موقع که به بحث طلاق و زن و این‌ها که می‌رسد، برای سامان دادن یک بحث اجتماعی است به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی. شما جامعه را اگر ببری به این سمت که روابط اقتصادی داشته باشد «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، این عامل قیام است و در غیر این صورت خودت را کشتی، یعنی جامعه را کشتی، جامعه را از بین بردی. «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ».

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی مراقب جامعه خود باشید!

چقدر این آیات مهجور است. باور بکنید ۹۰ درصد از کسانی که اهل فن هستند می‌گویند آقا بعد از این آیه «تِبَارَهُ عَنْ تَرَاضٍ»... (این آیه خیلی آیه‌ی معروفی است یعنی آن قدر واضح است که کسانی که طلبه هستند می‌دانند.) می‌گویند: معنی قسمت بعدی این آیه که دارد «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» چیست؟ می‌گوید: معلوم نیست!

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی خود را نکشید که این باعث قتل جامعه است. اگر این نگاه بشود که خود شما به وجه اجتماع (به قول ما طلبه‌ها می‌گوییم خود شما من باب عام مجموعی) یعنی آن جایی که نظام و اجتماع است، یک تعبیر دیگر از «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» درمی‌آید؛ یعنی شما مراقب جامعه‌ی خود باشید.

### هویت اجتماعی «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»

پس «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده: ۱۰۵)، این دو تعبیر دارد. یک تعبیر آن این است که اگر جوامع دیگر گمراه باشد، شما اگر مراقب اجتماع خود باشید این‌ها بس شما ضربه نمی‌زنند. تعبیر دیگر این است که اگر جامعه و ساختار جامعه درست ریخته بشود، کسانی که در همین جامعه گمراه باشند به جامعه‌ی شما ضربه نمی‌زنند. شما یک موقع «أَنْفُسَكُمْ» به وجه اجتماع دارید می‌گویید. یعنی شما مراقب این ساختار باشید، ساختار خود را درست بچینید و مراقبت کنید که اگر این‌طور بشود «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ»؛ کسی که در همین ساختار است اگر گمراه هم باشد به این مجموعه نمی‌تواند ضربه بزند. مگر فکر می‌کنید زمان حکومت حضرت مهدی همه خوب هستند؟ ابدأ این‌گونه نیست! تا دنیا هست شیطان است. این ساختار درست است؛ لذا کاری از دست کسی هم گمراه است بر نمی‌آید. خود او گمراه است و این گمراهی او گمراهی مسری نیست. این یک تعبیر دیگر از «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» است. یعنی دیدن ساختار اجتماع به جهت «أَنْفُسَكُمْ» که این با «مَنْ ضَلَّ» (آن نفر) بیشتر سازگار است. این با قبل آیه هم سازگار است، منتها سازگاری آن به تعبیر دیگری می‌شود، تعبیر آن این می‌شود که شما که تا به حال بحث ولایت، بحث ارتباط اجتماعی و... داشتید، حالا شما بیایید جامعه‌ی خودتان را بسازید، اجتماع خودتان را بسازید، ساختارها و نظام خودتان را بسازید. این دیگر ابدأ هیچ منافاتی با

امر به معروف و نهی از منکر ندارد ضمن این که خود این مؤید است. وقتی می‌خواهید بگویید «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ خود را حفظ کنید؛ یعنی خود به وجه اجتماعی خود را حفظ کنید.

### وظیفه والی ساختارسازی و مراقبت از ساختارهاست

حالا بحث راجع به عامّ مجموعی مفصل است؛ یعنی یک مجموعه شکل می‌گیرد، وقتی یک مجموعه شکل می‌گیرد همیشه در مجموعه امام لازم است که در جای خودش بحث می‌شود که هر جایی که مجموعه شکل می‌گیرد و وظائفی متوجه مجموعه می‌شود، متوجه نظام می‌شود، همان وظیفه متوجه والی نظام هم می‌شود. اصلاً پیدا کردن این که وظایف والی نظام چیست آن جایی است که شما بتوانید بفهمید که کجا وظایفی متوجه نظام شده، کجا نگاه به این ساختار شده که وظیفه‌ای که متوجه او بشود وظیفه‌ای است که متوجه خود والی نظام بشود. یعنی از وظایف والی نظام تشکیل ساختارها است. ساختاربندی و مراقبت از ساختارها وظایف والی نظام است.

(سؤال) ج: تعبیر «مَنْ» برای مفرد به کار می‌رود البته برای نیروهای دشمن بیرونی هم دو تعبیر گفتیم. یکی این که تعبیر «مَنْ» بتواند به توده‌ها و ساختارهای دشمن بیرونی هم گفته شود، البته باید مصححات آن را به دست بیاوریم تا اندکی مطمئن‌تر شویم. یکی این که ممکن است به این معنا باشد که اگر شما ساختار محکمی داشته باشید عملاً دیگر این‌ها به شما ضربه نمی‌زنند ولی «مَنْ» به عنوان «مَنْ» داخلی هم قابل بررسی است.

(سؤال) ج: «واخشون»؛ یعنی از مردم نترسید. از بیرون نترسید. از داخل خودتان هم دیگر لازم نیست بترسید. شما ساختار ولایی را تشکیل می‌دهید دیگر لازم نیست بترسید. از من بترسید. آن‌جا هم «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ بیاید مراقب باشید جامعه‌ی خودتان را بسازید. یعنی از کاربردهای آن این است که شما می‌خواهی بروی جامعه‌ی آمریکا را بسازی؟ بنشین اول جامعه‌ی خودت را بساز! ما باید جامعه‌ی خود را اول بسازیم.<sup>۵</sup>

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱. شخصی بود با ما یک مقداری مشکل داشت و من هم خبر نداشتم. یک جایی او را دیدم و معانقه کردیم. او در ذهن خودش چیزهایی ساخته بود و داشت برای خود مؤید می‌گرفت که مثلاً این‌ها ما را تحویل نمی‌گیرند! همین‌طور که به سمت دیگری رفتم، آهسته شنیدم چه گفت. به شخص دیگری گفت این آخوندها را می‌بینی، این‌ها روبروسی را هم از آدم دریغ می‌کنند. من تا این را شنیدم او را در آغوش گرفتم و فشار دادم و دو سه تا ماچ کردم. ناگهان این آدم فرو ریخت. بعد آمد در کنار ما نشست و نیم ساعت به نظام ناسزا گفت و خیال او راحت شد؛ یعنی داشت خود را تخلیه می‌کرد. ناسزا گفت و دید ما هم چیزی نمی‌گوییم و همراه او می‌خندیم. بعد هم با ما خیلی رفیق شد. آدم باید ببیند مشکل طرف چیست. ظاهر حرف گاهی اوقات چیز دیگری است، مهم آن مشکل است.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶

۳. بعد شما ببینید الان کسانی که به راحتی رابطه‌ی خود را با افرادی که ضد ولایت فقیه هستند، به هم می‌زنند متوجه نیستند که این کار راهی برای علو فراعنه درست می‌کند. او ضد ولایت امام معصوم بوده، و این ضد ولایت فقیه است! بحث ما این نیست که چه چیز درست است و چه چیز اشتباه است، بحث این است که اگر این‌ها زمینه‌ای برای جداسازی باشد، می‌رویم که داشته باشیم! یعنی اگر این زمینه‌ای باشد برای انفکاک‌هایی که مدام آدم‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنند و حتی تحت عنوان تئوری خالص‌سازی کردن، این پروژه‌ی خالص‌سازی پروژه‌ای است که به شدت به ضرر جامعه‌ی اسلامی تمام می‌شود. اگر ما جامعه را مدام خالص بکنیم و بگوییم این‌ها که انقلابی نیستند! می‌رسیم به یک عدد کوتاهی که دیگر در آن عدد کوچک آقای جوادی آملی هم جایی ندارد! این به ضرر مملکت تمام می‌شود. ما وقتی در حوزه داشتیم این حرف را می‌زدیم و اشاره می‌کردیم که این جریان سید حسن خمینی درست نبود، من آن‌جا مورد اعتراض بعضی از بچه‌ها واقع شدم، خیلی جالب بود که آقا همان موقع داشتند همین را می‌گفتند و دیدیم SMSها آمد که آقا هم الان این فرمایش را فرمودند که این مدام عملیات پاک‌سازی و جداسازی صحیح نیست.

۴. وقتی آخر اردو می‌شود همه از یکدیگر حلالیت می‌طلبند بابت این که دمپایی همدیگر را پوشیدند! نوبت به ما رسید گفتیم: خجالت نمی‌کشی از هر کسی داره حلالیت می‌طلبه؟ اولاً اگر می‌خواهی حلالیت بطلبی برای آن زنگ ساعت دو نصف شب که بلد هم نیستی برای نماز شب بیدار بشوی، همه را بیدار می‌کنی و خودت بیدار نمی‌شوی، حلالیت بطلب! برای دمپایی لزومی ندارد حلالیت بطلبی. آقا دو ساعت قبل از اذان بیدار می‌شود! در حالی که حرفه‌ای‌ها هم نمی‌توانند دو ساعت قبل از اذان بیدار شوند! این‌جا جوگیر شده می‌خواهد دو ساعت قبل از اذان بیدار شود و بعد همه را بیدار می‌کند ولی خودش بیدار نمی‌شود! می‌خواهی حلالیت بطلبی اول برای این موضوع حلالیت بطلب. ما با یک جمع برادری به این‌جا آمدیم بابت دمپایی باید از یکدیگر حلالیت بطلبیم؟! ما این قدر با یکدیگر بی‌نسبت هستیم که باید بابت دمپایی یکدیگر حلالیت بطلبیم؟! این چیزها که مهم نیست. الان این کمربندی که به کمر من است را از یکی از حجره‌های بچه‌ها برداشتم! با این کمربند نماز هم می‌خوانم. چه اهمیتی دارد؟ بین این بچه‌های حوزه‌ی خود ما که دیگر این حرف‌ها نیست. کمربند من پاره شده بود رفتم کمربند یک نفر را که اصلاً نمی‌دانم کمربند چه کسی است را برداشتم، یک سالی هم هست که این کمربند را دارم، البته این‌طور هم نیست که هر کار که دل ما بخواهد بکنیم. باید یک اعلام بکنیم که چه چیز برداشتیم ولی در روابط برادری، این چیزهایی که مثلاً کسی بیاید الان پای خود را در دمپایی برادر خود بکند و بگوید برادر جان من را حلال می‌کنی؟ مگر تو چه کردی؟ من پای خود را در دمپایی تو کردم. آدم از بعضی ارتباط‌ها مشمئز می‌شود!

۵. درباره انتخابات

در این انتخابات مراقب باشیم خودمان را حراج نکنیم و دین خود را به تاراج ندهیم. یکی از بهترین جواب‌هایی که در زمینه انتخابات وجود دارد «نمی‌دانم» است. خیلی جواب خوبی است و امیر المؤمنین می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ» (حکمت ۸۵)؛ اگر از زبان کسی «نمی‌دانم» بیفتد، به مقاتل و مهالک خود می‌افتد. لذا اگر گفتند فلانی، اگر واقعاً می‌دانی «عَلَىٰ بِمَثَلِ هَذَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ» اگر می‌دانیم می‌گوییم و اگر نمی‌دانیم به نقل از منابع آگاه که در حد یک SMS است، بگو «نمی‌دانم»، من در این زمینه اطلاع ندارم. ولو این که آبروی آدم تا یک حدی برود، بگویند چرا تو نمی‌دانی؟! ولی این بهتر از جهنم رفتن است. جهنم واجب کفایی است و الحمدلله «من به الکفایه» آن هم هست! یک شخصی در راهپیمایی گفت: حاج آقا حکم فلان مسئله چیست؟ گفتم: نمی‌دانم، گفت: پس چه می‌دانی؟ چیزهای دیگری می‌دانم ولی این را نمی‌دانم. حالا بعداً دیدم چقدر ساده بود. خلاصه بهتر از این است که آدم ندانسته حرف بزند.